

عدالت صوری، عدالت محتوایی

تاریخ دریافت: ۸۴/۴/۳۰

تاریخ تأیید: ۸۴/۵/۱۵

احمد واعظی*

گسترده‌گی دامنه کاربرد واژه عدالت و داوری اخلاقی ما درباره عادلانه و ناعادلانه بودن امور، لزوم طبقه بندی کلان عدالت را آشکار می‌کند. یکی از این تقسیمات کلان، تفکیک عدالت صوری از عدالت محتوایی است. مقاله حاضر ضمن روشن کردن مراد از این تفکیک، به بررسی نحوه و میزان تأثیر شاخص‌های صوری و محتوایی عدالت در داورهای اخلاقی ما در مورد عادلانه یا ناعادلانه شمردن امور و افعال حوزه خصوصی و عمومی می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: عدالت صوری، عدالت محتوایی، عدالت مقایسه‌ای، عدالت غیرمقایسه‌ای، ملاک‌های داوری اخلاقی.

مقدمه

در سنت مکتوب فلسفی پرسش از چیستی عدالت و تأمل نظری در درون مایه آن، پیشینه‌ای طولانی دارد و فیلسوفان بزرگی همچون افلاطون، ارسطو و فارابی بدان پرداخته‌اند، گرچه این مسأله، برخلاف برخی موضوعات نظری و فلسفی نظیر وجود و ماهیت، جوهر و عرض، اراده آزاد، وجود خدا یا واجب الوجود و حقوق و آزادی‌های فردی، هرگز نتوانسته در برهه‌ای طولانی و مستمر اذهان متفکران را به



خود مشغول سازد و در سایه این التفات طولانی میراث مکتوب غنی و پرمایه‌ای فراهم آید. پس از دورانی طولانی از غفلت و سستی در حوزه عدالت پژوهی و اکتفا به تأملاتی پراکنده درباره معنا و چیستی آن، در دهه‌های اخیر شاهد توجه جدی‌تر اندیشمندان به مقوله عدالت به ویژه در حوزه فلسفه سیاسی هستیم.

پژوهش در معنا و محتوای عدالت، در ذات و سرشت خود، بحثی تجربیدی، تحلیلی و نظری است و همانند دیگر مباحث نظری، به طور طبیعی، با تنوع دیدگاه و اختلاف نظر همراه است. با این وصف باید اذعان کرد که در چشم‌انداز مباحث نظری، این مبحث بیش از سایر مباحث دستخوش تکثر و تشتت آراست. شاید یکی از دلایل اصلی آن گستره وسیع کاربرد واژه عدالت است؛ از مسائل فردی و خانوادگی گرفته تا مباحث کلان اجتماعی و ساختارها و نهادهای اساسی جامعه همگی میدان طرح مقوله عدالت هستند. همان طور که توجه به فرزندان و نحوه سلوک با همسر باید عادلانه باشد، پرداخت غرامت و نحوه تحمل مسئولیت وارد آوردن خسارت به دیگران نیز باید عادلانه باشد. قوانین اجتماعی و نظام حاکم بر مجازات مجرمان باید عادلانه باشد، همان گونه که میزان حقوق و دستمزدها و نظام کلی حاکم بر توزیع درآمدها و بهره‌مندی افراد از مواهب و امکانات و منابع طبیعی یک جامعه باید عادلانه باشد. در حریم خصوصی و ابعاد فردی حیات انسانی نیز مقوله عدالت بسیار جدی است. فیلسوفان و عالمان اخلاقی همواره بر فضیلت عدالت را به مثابه برترین یا یکی از برجسته‌ترین فضایل اخلاقی تأکید کرده و از آن سخن گفته‌اند.

یکی از راهکارها برای جلوگیری از پراکندگی و گستردگی موضوعات مورد تحقیق در شاخه‌های مختلف معارف، طبقه‌بندی آنها در چارچوب تقسیم‌بندی‌های کلی است. نخستین فایده تقسیم‌بندی موارد کاربرد مفهوم عدالت، وحدت بخشی نسبی به پراکندگی و گستردگی کاربرد آن است که موجب سهولت بیشتر در مراحل بعدی پژوهش در این موضوع می‌شود. فایده دیگر این تقسیم‌بندی‌ها آن است که مشخص می‌کند برخی مباحث خاص به کدام قسم از اقسام عدالت مربوط است و در چه حوزه‌ای از تأملات و تحقیقات علمی باید از آن سراغ گرفت.

مقاله حاضر با هدف تبیین یکی از این تقسیمات مهم یعنی تفکیک عدالت صوری از عدالت محتوایی نگارش یافته است. تبیین این تقسیم سهم مؤثری در درک بهتر منازعات حول مسأله عدالت به ویژه در حوزه عدالت اجتماعی دارد. در آغاز به برخی از تقسیم‌بندی‌های مهم در حوزه عدالت پژوهی اشاره می‌کنیم.

تقسیمات عدالت

ارسطو در کتاب اخلاق نیکوماخوس عدالت را به دو بخش تقسیم می‌کند: «عدالت توزیعی»^{*} و «عدالت تأدیبی یا کیفری»^{**}. عدالت توزیعی به مسأله توزیع و تقسیم دارایی‌ها و ثروت و حقوق و مزایا و امتیازات اجتماعی در بین افراد جامعه مربوط می‌شود، عدالت تأدیبی بیان نظریه مجازات عادلانه است. این نوع از عدالت به این پرسش پاسخ می‌دهد که مجازات مناسب افراد خاطی چگونه باید باشد؛ بنابراین عدالت تأدیبی به عمل خطا و قانون شکنی مربوط است.^۱

به نظر می‌رسد این تقسیم‌بندی ارسطویی جامع همه جوانب نیست؛ برای مثال تلقی توماس هابز از عدالت که آن را به رعایت قراردادهای و پیمان‌ها تعریف می‌کند،^۲ در هیچ کدام از این دو قسم عدالت نمی‌گنجد. از این رو برخی از متفکران قسم سومیه به آن افزوده و آن را «عدالت تعویضی» یا مبادله‌ای^{***} نامیده‌اند. این قسم از عدالت به توصیف احکام و شرایط مبادله منصفانه در قراردادهای می‌پردازد. همچنین عدالت فردی و اخلاقی به معنای ایجاد توازن و تعادل میان قوای نفس - که علمای اخلاقی مطرح می‌کنند - نیز از تقسیم‌بندی دوگانه ارسطو خارج است.

در دفاع از ارسطو خاطر نشان می‌کنم که وی در تقسیم‌بندی دیگر، عدالت را به «عام» و «خاص» تقسیم می‌کند - تقسیمیه که در کلام فارابی نیز شاهدیم - تقسیم دوگانه فوق مربوط به عدالت خاص^{****} است. مراد ارسطو از عدالت خاص آن است که در جامعه چنان عمل شود که هر کس حق و سهم خود را دریافت کند و ضمن رعایت تناسب‌ها و ویژگی‌ها با افراد برابر به طور برابر و با افراد نابرابر به طور نابرابر رفتار شود. تقسیم عدالت به توزیعی و تأدیبی در محدوده عدالت خاص صورت گرفته است و مانع از آن نمی‌شود که اقسام دیگری برای عدالت وجود داشته باشد که به همراه عدالت خاص همگی در زمره مصادیق عدالت عام بگنجد. عدالت عام همان است که ارسطو در کتاب پنجم اخلاق نیکوماخوس از آن به «حاصل جمع همه فضایل» یاد می‌کند.^۳

به هر تقدیم، عدالت توزیعی، پخش و توزیع منصفانه مواهب و منافع و وظایف در میان مردم را مد نظر دارد و مهم‌ترین ویژگی آن رعایت انصاف در سهم‌بری و برخورداری افراد است؛ حال آن که عدالت تأدیبی به حفظ و حراست بی‌طرفانه از قانون و نظم اجتماعی می‌پردازد و مهم‌ترین ویژگی آن رعایت بی‌طرفی است. قانون و مجریان آن نباید تنها منافع و مصالح اشخاص خاص را مورد توجه ویژه قرار دهند، بلکه به مقتضای این عدالت همه باید در برابر قانون مساوی باشند.

* distributive Justice.

** retributive Justice.

*** Commutative Justice.

**** Particular Justice.



عدالت توزیعی را عدالت اجتماعی* نیز می‌خوانند؛ همچنان که گاه از عدالت تأدیبی به عدالت فردی و حقوقی** نیز یاد می‌شود.^۴

توضیح فوق راجع به تقسیم دوگانه ارسطو نشان می‌دهد که جهت‌گیری و دغدغه عدالت توزیعی متفاوت با عدالت کیفری است و به طبع محتوا و اصول هر یک متغایر با دیگری خواهد بود. تلاش برای یافتن محتوا و اصول عدالت توزیعی - بر فرض موفقیت در یافتن اصول عام عدالت اجتماعی و توزیعی - معطوف به یافتن ضوابط و معیارهایی است که باید مبنای توزیع عادلانه انحای مواهب و خیرات و مطلوبات اجتماعی قرار گیرد، حال آن که کاوش در مقتضیات و لوازم عدالت کیفری هدف کاملاً خاصی را پی‌گیری می‌کند و به بسیاری از مقولات مندرج در عدالت توزیعی اساساً بی‌ارتباط است. همت اصلی این عدالت متوجه حراست از نظم اجتماعی و مجازات عادلانه و بی‌طرفانه افراد خاطی است. این تفاوت شاهدگویی بر لزوم توجه به تقسیمات عدالت پیش از معناکاوی و پرداختن به روش‌شناسی و دیگر مباحث مربوط به عدالت است.

فارابی، فیلسوف شهیر مسلمان، نیز در کتاب *فصول المدنی* عدالت را به اعم و اخص تقسیم می‌کند. مراد وی از عدالت اعم یا عام - که در فصل شصت از کتاب *فصول المدنی* آن را توضیح داده - به کار بستن افعال فضیلت در مناسبات اجتماعی و رفتار با دیگران است. بنابر تلقی وی، اگر رفتار فرد با دیگران در هر زمینه و موقعیتی؛ برخاسته از رعایت و توجه به فضیلتی از فضایل اخلاقی و انسانی باشد آن عمل از مصادیق عدالت و عمل عادلانه خواهد بود. وی عدالت به معنای اخص یا خاص را - که در فصل پنجاه و هشتم *فصول المدنی* آمده - به دو بخش تقسیم می‌کند. قسم اول آن، عدالت در قسمت و توزیع است. هر یک از افراد مدینه سهمی در خیرات مشترک (مال و ثروت، کرامت انسانی، منزلت‌ها و مراتب اجتماعی و اموری مانند آن) دارند که باید به طور برابر و با رعایت استحقاق‌ها و شایستگی‌ها بین آنها تقسیم شود، به گونه‌ای که اگر کمتر یا بیشتر از آن مقدار استحقاق‌شان را دریافت کند بی‌عدالتی و جور اتفاق می‌افتد.

پس از توزیع سهم هرکس بر اساس استحقاق وی، نوبت به بخش دوم عدالت اخص یعنی «عدالت در حفظ» می‌رسد. مراد فارابی از این تقسیم عدالت تأکید بر این نکته است که در جامعه فاضله و عادلانه باید تلاش شود که سهم هر فرد از خیرات که به او رسیده است از کفش خارج نشود، مگر تحت شرایطی که ضروری به او و جامعه نرسد. بنابراین اگر این سهم مشروع به طور غیر ارادی و برخلاف میل او و از طریق رفتارهایی نظیر دزدی یا غصب از دست او خارج شد بر اساس عدالت

* social Justice.

** individual or legal Justice.

حفظی باید به مقدار مساوی جبران شود و حقش به او بازگردانده شود.

عدالت را از زاویه‌ای دیگر می‌توان به «عدالت مقایسه‌ای»* و «غیر مقایسه‌ای»** تقسیم کرد. عدالت مقایسه‌ای مربوط به مواردی است که تشخیص عادلانه بودن آن با در نظر گرفتن وضعیت و شرایط دیگران و سایر افراد مربوط به آن موضوع انجام می‌پذیرد؛ اما عدالت غیرمقایسه‌ای مستقل از در نظر گرفتن استحقاق یا شرایط و وضعیت حاکم بر دیگر موارد و افراد سنجیده و ارزیابی می‌شود. عدالت توزیعی همیشه از سنخ عدالت مقایسه‌ای است، زیرا در عدالت توزیعی سخن از نحوه و اصول و معیارهای حاکم بر توزیع عادلانه امکانات، مواهب و وظایف است که طبعاً تشخیص و تعیین سهم عادلانه هر فرد و معیارهای حاکم بر آن بدون سنجش و در نظر گرفتن وضعیت، شرایط و استحقاق‌های سایر افراد انجام نمی‌پذیرد. اما مواردی وجود دارد که استحقاق یک فرد نسبت به رفتار عادلانه و عمل به مقتضای عدالت مستلزم سنجش و مقایسه شرایط دیگران و چگونگی رفتار با دیگران نیست. از مصادیق روشن عدالت غیرمقایسه‌ای، عدالت قضایی و رفتار عادلانه با متهمین در بازپرسی و دادرسی است. عدالت قضایی و کیفری اقتضا می‌کند که محاکمه زید به طور منصفانه و در کمال بی‌طرفی و با رعایت ضوابط قانونی انجام پذیرد، گرچه محاکمه افراد دیگری به دلیلی ناعادلانه باشد، زیرا هر مورد قضایی خاص مستقل از وضعیت سایر پرونده‌ها و موارد قضایی اقتضای رعایت عدالت را دارد. اما در عدالت توزیعی که از مصادیق عدالت مقایسه‌ای است، تعیین سهم عادلانه هر فرد از یک خیر و موهبت اجتماعی بستگی تام با تعداد افراد دیگر و شرایط حاکم بر آنان دارد؛ برای نمونه تعیین سهم منصفانه یک فرد از یک ظرف غذای مشترک مسلماً به تعداد افراد دیگری که حق استفاده از آن غذا را دارند بستگی دارد. در این گونه موارد تشخیص حق عادلانه هر فرد و میزان آن به امور بیرون از محدوده موضوع خاص (فرد مزبور) مربوط می‌شود. از دیگر مصادیق عدالت غیرمقایسه‌ای می‌توان به اموری نظیر وفای به عهد و التزام به قراردادها اشاره کرد. وفا نکردن به عهد و پیمان و قراردادهای بی‌عدالتی در حق طرف مقابل است و این بی‌عدالتی مستقل از آن است که آیا این فرد یا افراد دیگر در قراردادهای دیگر به عهد و پیمان خویش وفا کرده یا نکرده‌اند. شایان ذکر است که توجه متفکران به عدالت مقایسه‌ای و نظریه پردازی درباره آن که وحمیه غالب آن در عدالت توزیعی است بیش از عدالت غیرمقایسه‌ای است. به نظر می‌رسد زمینه‌ها، معیارها و اصول حاکم بر این دو قسم عدالت در موارد بسیاری متمایز و متفاوت از یکدیگر است و هر یک کار تحقیقی خاص خود را طلب می‌کند، گرچه گفتنی است که حساسیت و اهمیت پژوهش در عدالت مقایسه‌ای



آشکارتر است و بازتاب و نتایج عینی بیشتری را در پی دارد.^۵

یکی از مهم‌ترین تقسیمات عدالت، تقسیم آن به «عدالت شکلی یا صوری»^{*} و «عدالت محتوایی»^{**} است.^۶ تفکیک جنبه صوری و شکلی عدالت از جانب محتوایی آن نکته بسیار مهمی است که در زمینه طبقه‌بندی تعاریف ارائه شده برای عدالت به کار می‌آید و هم مسیر تحقیق و تحلیلی جامع و دقیق از عدالت را هموار می‌سازد. ضوابط و خصوصیات که برای عدالت ذکر می‌شود گاهی به جنبه صوری عدالت مربوط می‌شود و گاهی مربوط به جنبه محتوایی آن است، برای مثال برخی شرایط و ویژگی‌هایی که در علم منطق برای معتبر و منتج بودن قیاس ذکر می‌شود به جنبه صوری استدلال و قیاس مربوط می‌شود؛ برای نمونه گفته می‌شود که برای معتبر بودن قیاس شکل اول باید صغرای استدلال قضیه‌ای ایجابی باشد و لازم است که کبرای استدلال قضیه‌ای کلیه باشد؛ امارعات این جنبه‌های شکلی به تنهایی اعتبار و حجیت استدلال قیاسی را تضمین نمی‌کند، بلکه لازم است که محتوای صغرا و کبرای قیاس نیز هماهنگ با ضوابط و معیاری مربوط به منطق محتوایی انحصاری قیاس باشد؛ مثلاً اگر به دنبال استدلال برهانی هستیم محتوای قضایا و مقدمات استدلال باید از یقینات باشد و اگر طالب قیاس جدلی هستیم باید مقدمات و محتوا از قضایای مشهوره باشد.

در مقام تعریف و معرفی ویژگی‌ها و ضوابط عدالت نیز گاهی ویژگی‌های صوری و قالبی عدالت مورد اشاره قرار می‌گیرد، برای نمونه این ضابطه کلی که می‌گوید «عدالت آن است که با افراد برابر به طور برابر و با افراد نابرابر به طور نابرابر رفتار شود»^۷ به معیاری صوری و قالبی برای عدالت اشاره می‌کند، زیرا هیچ معیاری برای سنجش این که کدام قسم تفاوت‌ها مایه نابرابری و توجیه‌کننده رفتار نابرابر است و چه قسم تفاوت‌هایی نباید موجب رفتار نابرابر شود ارائه نمی‌دهد. توضیح آن که مسلماً برخی از نابرابری‌های میان افراد مثل تفاوت افراد در قد، وزن، رنگ و نژاد توجیه‌کننده رفتار نابرابر نیست و در نتیجه رفتار نابرابر با این افراد - علی‌رغم داشتن تفاوت‌های فیزیکی فوق - مصداق بی‌عدالتی خواهد بود. اما پاره‌ای از تفاوت‌ها رفتار نابرابر با آنها را مشروع و موجه می‌کند و این نابرابری به معنای بی‌عدالتی نیست؛ مثلاً تفاوت الف و ب در توانایی بدنی و استعداد و هوش و تحصیلات و نیز در ساعت کار بیشتر موجب تفاوت در پرداخت حقوق و دستمزد است، اما این نابرابری در پراخت دستمزد مایه بی‌عدالتی نیست، زیرا مستند به وجود تفاوت‌ها و نابرابری‌های موجه میان آن دو است. ضابطه فوق معیاری برای عدالت محتوایی ارائه نمی‌دهد، بلکه معیاری قالبی

* formal.

** material.

و کلی راجع به عدالت عرضه می‌کند که در عین درستی، تنها به جنبه‌ای از عدالت (جنبه شکلی و صوری آن) اشاره می‌کند.

تقسیم عدالت به صوری و محتوایی معنای دیگری نیز دارد که به دایره خاصی محدود می‌شود و این دو اصطلاح خاص در مبحث رابطه حقوق (قوانین) و عدالت کاربرد دارد. با توجه به رابطه قوانین و حقوق با عدالت و این که از طرفی قوانین، موجه بودن خویش را از عادلانه بودن استمداد می‌کنند و از طرف دیگر، قوانین و احترام به آنها در نزد برخی - به ویژه مجریان قانون و قضات - شاخص تعیین حقوق افراد و تشخیص عدالت است، عدالت را می‌توان به عدالت صوری و عدالت محتوایی تقسیم کرد. در این تلقی خاص حقوقی، مراد از عدالت صوری نفس عمل بر طبق قوانین موجود رسمی است، فارغ از این که این قوانین به مقتضای عدالت وضع شده‌اند یا آن که ناعادلانه هستند. عدالت صوری به حقوق (law) مربوط می‌شود. مشغله حقوق دانان و قضات و وکلای حقوقی درک و تطبیق و معرفی و بحث از قوانینی معتبر و رسمی و جاری در آن جامعه است؛ اما بحث در عدالت محتوایی و تشخیص این که چه قوانینی عادلانه و چه قوانینی نابجا و ناعادلانه است، به حوزه اخلاق و فلسفه سیاسی مربوط می‌شود. بر اساس این تلقی از عدالت صوری و محتوایی، بحث از عادلانه بودن یا نبودن قوانین (عدالت محتوایی) کار فیلسوفان و متفکران اخلاقی است و بحث در چیستی قوانین معتبر و رسمی یک کشور با یک نهاد حقوقی (عدالت صوری) وظیفه حقوق دان و نظریه پردازهای حقوقی است.^۸

تحلیل ابعاد صوری و محتوایی عدالت

پس از بیان برخی تقسیمات عدالت و تفاوت میان عدالت صوری و عدالت محتوایی، نکته مهم این است که نشان دهیم که چه خصیصه‌ها و ویژگی‌هایی وصف عدالت را به دنبال می‌آورد و کاری را به عادلانه بودن موصوف می‌کند. بی تردید حس اخلاقی ما دائماً ما را به داوری درباره عادلانه بودن یا نبودن امور در ساحت‌های مختلف حیات فردی و اجتماعی تحریک می‌کند، اما سخن آن است که ما بر اساس چه ملاک‌ها و ضابطه‌هایی این داوری‌های اخلاقی و ارزش گذاری‌ها را صورت می‌دهیم و امور را بر حسب عادلانه و غیر عادلانه بودن از هم ممتاز می‌کنیم. در این داوری‌ها چه سهمی از آن ضوابط صوری عدالت و چه سهمی از آن ملاک‌های محتوایی عدالت است؟ به تعبیر دیگر، آیا تقسیم عدالت به صوری و محتوایی کمکی به تشخیص و تعیین ملاک‌های داوری اخلاقی ما (در حوزه عادلانه بودن) می‌کند؟ نگارنده در این خصوص نظر خاصی دارد که با بیان مقدمات زیر، آن را عرضه می‌کند:



۱. انسان‌ها دارای درکی وجدانی و شهودی از خوبی و بدی و درستی و نادرستی اخلاقی افعال هستند و بر اساس این درک به داوری درباره حسن و قبح افعال می‌پردازند، گرچه تبیین و تحلیل دقیقی از معنای این واژه‌های ارزشی و اخلاقی ندارند و بسیاری از آنان توان آن را ندارند که در چارچوب تحلیل روشن مشخص نمایند که چه ویژگی‌هایی افعال ارادی ما را به خوبی و بدی، درستی و نادرستی متصف می‌سازد. تاریخ فلسفه اخلاق و تأمل و تفکر فلسفی و تحلیلی درباره این مفاهیم و مقولات گواه صادقی بر این نکته است که انصافاً این جنبه از تحلیل مفاهیم ارزشی و اخلاقی کار آسانی نیست. در مورد داوری‌های ما درباره عادلانه و غیرعادلانه بودن امور و مناسبات و افعال نیز داستان از همین قرار است. همه ما دائماً به ارائه چنین داوری‌هایی در حوزه اقتصاد، سیاست، قانون‌گذاری، قضاوت، رفتارهای فردی و مانند آن مشغول هستیم، بی‌آنکه این داوری‌های شهودی و وجدانی خویش را بر تبیینی تفصیلی و روشن از مفهوم عدالت و ضوابط و ویژگی‌های عدالت‌ساز استوار کرده باشیم. این جهل و ناتوانی - دست کم ناتوانی اکثر افراد - مانعی بر سر راه صحت و اعتبار بسیاری از این داوری‌های موردی و جزئی ایجاد نمی‌کند. معنای این ادعا آن است که حس عدالتخواهی و درک شهودی ما از عدالت و بی‌عدالتی معتبر، قابل اتکا و صایب است؛ در عین حال که احتمال بروز خطا و اختلاف نظر در آن راه دارد. طی مقدمات بعدی به سز این اختلافات و منشأ آن اشاره می‌کنم. وجود حس اخلاقی در فطرت و ذات بشر که در مراحل از رشد او فعلیت و بلوغ پیدا می‌کند مورد تأیید و تأکید آیات و روایات اسلامی است؛ برای نمونه آیه ۸ سوره الشمس بر این نکته اشاره دارد که در ساختمان وجودی بشر درکی از خوبی‌ها و بدی‌ها به طور تکوینی به ودیعت نهاده شده است: «نفس و ما سوئبها فألهمها فجورها و تقویها». در مورد عدالت نیز برخی آیات قرآنی^۹ مردم را به عمل عادلانه و عدالت ورزیدن ترغیب و تشویق می‌کند، بی‌آنکه مصادیق و موارد آن را به تفصیل بیان کند، درست مانند دعوت به نیکی‌ها و خوبی‌ها و پرهیز از بدی‌ها. این بدان معناست که درک شهودی و وجدانی آدمیان اگر با مراجعه به فطرت سلیم و حس اخلاقی آنان باشد معتبر و صایب است.

۲. داوری‌های ما در مورد عدالت و درک‌های جزئی ما از عدالت‌ها و بی‌عدالتی‌ها با در نظر گرفتن امور مختلفی صورت می‌پذیرد که در یک طبقه‌بندی کلی می‌توان آن‌ها را به دو دسته تقسیم کرد: دسته اول ناظر به معیارها و اصولی است که تقریباً به طور مشترک مورد تصدیق و پذیرش است. این اصول که آن را قواعد و «معیارهای قالبی و صوری عدالت» می‌نامیم، اموری است که وجود آنها و رعایت آنها شرط لازم برای عادلانه بودن است. ویژگی معیارهای صوری آن است که در مورد لزوم وجود و رعایت آنها اختلافی وجود ندارد و فقدان یکی از آنها موجب اتصاف مورد به بی‌عدالتی می‌شود؛ دسته دوم اموری است که اختلافات میان افراد و صاحبان نگرش‌های متفاوت در مورد عادلانه بودن

اموری و پاره‌ای افعال و قضاوت‌ها از آن ناشی می‌شود. در این جا عناصر و امور را «عناصر محتوایی عدالت» می‌نامیم. این جنبه از عوامل مؤثر در درک عدالت از بی‌عدالتی به وضوح متأثر از نگرش‌ها، باورها، ارزش‌ها و نوع نگاه ما به زندگی خیر و سعادت آدمی است و بدین سبب است که منشأ و مبدأ اختلاف نظرها در داوری‌های اخلاقی ما در حوزه عدالت واقع می‌شود.

این مطلب را با ذکر مثالی توضیح می‌دهم. در مورد قوانین حاکم بر یک جامعه، این نکته که قانون باید به طور برابر به اجرا درآید و همگان در برابر قانون مساوی هستند به جنبه‌ی صورتی عدالت اشاره دارد یعنی صرف نظر از محتوای قانون و این که آیا آن قانون نابرابری اجتماعی را تجویز کرده یا به برابری اجتماعی تأکید داشته است، اگر به طور تبعیض‌آمیز و نابرابر به اجرا درآید، نشان از بی‌عدالتی خواهد داشت. جامعه‌ای را فرض کنید که آحاد آن به خاطر اعتقادات سنتی یا مذهبی خاص به اختلاف طبقاتی معتقد هستند و این اعتقاد را پذیرفته‌اند که طبقه‌ای شریف و طبقه‌ای دیگر پست یا ناپاک هستند، بنابراین دسته اول باید از امتیازات خاصی برخوردار باشند و دسته پست باید از برخی مزیت‌های اجتماعی محروم باشند. در چنین جامعه‌ای قانونی که بر محور این فرهنگ و اعتقاد پذیرفته شده بر نابرابری اجتماعی تأکید می‌کند. در نگاه و داوری اخلاقی افراد آن جامعه - حتی افراد طبقه پست - چنین قانونی قانون عادلانه است. اما اگر قاضی یا هر صاحب قدرت دیگری یکی از افراد طبقه اول (شریف) را از آن مزایا منع کند و قانون فوق را در مورد او جاری نسازد از نگاه مردم آن جامعه عملی غیر عادلانه انجام داده است، زیرا به طور تبعیض‌آمیز او را از شمول قانون خارج کرده است. باور و اعتقاد مردم آن جامعه به نظام طبقاتی و مشروعیت آن موجب می‌شود که اساساً آنها حق و استحقاقی برای افراد طبقه پست جهت بهره‌مندی از آن مزیت‌های اجتماعی نبینند. در نتیجه قانونی که آن مزیت‌ها را به طور نابرابر توزیع می‌کند از نگاه آنان کاملاً عادلانه است. در این جا تأثیر عنصر محتوایی بر داوری و قضاوت افراد راجع به عدالت کاملاً مشهود است. این که چه کسی حق دارد و چه کسی حق ندارد و استحقاق افراد در هر مورد چیست، به مباحث و جنبه‌های محتوایی عدالت مربوط می‌شود که نقش تعیین‌کننده‌ای در قضاوت ما راجع به عدالت ایفا می‌کنند، در عین حال که به صورت تبندی و قالب کلی در نمی‌آیند، زیرا باید در هر مسأله و مورد بررسی کرد که چه افرادی حق دارند و استحقاق هر دسته و گروه از افراد چیست و نمی‌توان با ذکر چند قاعده و اصل کلی تمامی حقوق و استحقاق‌ها در تمامی ابعاد زندگی بشر را تعیین کرد.

اما در مورد قسمت دوم مثال فوق مسأله فرق می‌کند. در آن جا همگان فعل قاضی یا آن صاحب قدرت را بی‌عدالتی می‌دانند، زیرا قانون مقبول و حاکم در آن جامعه را به طور تبعیض‌آمیز و نابرابر به اجرا در آورده است. معیار افراد در مورد ناعادلانه بودن فعل قاضی که همان زیر پا نهادن برابری افراد



در مقابل قانون و برخورد تبعیض‌آمیز با افراد است، به جنبه‌ی صوری عدالت مربوط می‌شود که بر خلاف عناصر محتوایی عدالت، قابلیت قاعده‌مندی و ارائه در قالب قانون کلی را دارد. این قاعده صوری عدالت امری کلی است که در هر موردی که بخواهیم قضاوتی در زمینه عادلانه بودن چیزی بکنیم باید ملحوظ باشد، بدون تفاوت در این که آن مورد چه چیزی باشد - قانون، رفتار فردی، تصمیم حکومتی، ساختار و نظم اقتصادی و سیاسی - چه دیدگاه و نظری درباره‌ی عناصر محتوایی عدالت وجود داشته باشد و حقوق و استحقاق‌ها بر چه اساسی ترسیم شده باشد.

۳. مباحث مربوط به عدالت محتوایی و شاخص‌ها و عناصر شکل دهنده‌ی این جنبه از داوری درباره‌ی عادلانه بودن یا نبودن امور در رتبه‌ی مقدم به معیارها و ویژگی‌های صوری عدالت قرار دارد؛ برای مثال زمانی که می‌خواهیم ببینیم آیا مالی به طور عادلانه میان افراد تقسیم شده است، پیش از توجه به شاخص‌های صوری حاکم بر توزیع عادلانه، باید ابتدا بسنجیم که اولاً چه کسانی در آن مال حق دارند و ثانیاً استحقاق و سهم هر یک از افراد دارای حق چیست؟ پس از بحث از جنبه‌ی محتوایی عدالت، نوبت به بررسی جنبه‌های قالبی آن می‌رسد، مانند این که آیا واقعاً حق هر صاحب حقی ادا شده است و افراد به طور غیر تبعیض‌آمیز به حق خود رسیده‌اند؟ اگر فرایند حاکم بر قضاوت اخلاقی خود در مورد عادلانه بودن امور را بررسی کنیم این نکته آشکار می‌شود که ما ابتدا در مورد جانب محتوایی عدالت به تصمیم و نتیجه‌گیری می‌رسیم و در ذهن خود چشم‌اندازی از حقوق، سزاواری‌ها، استحقاق‌ها و مطالبات مشروع و موجه فرد یا افرادی خاص را در نظر می‌آوریم (مباحث محتوایی عدالت)، آنگاه در رتبه‌ی دوم رعایت یا عدم رعایت مسائل صوری و قالبی عدالت را مورد توجه قرار می‌دهیم که آیا به درستی و با رعایت صحت و امانت حق هر صاحب حقی ادا شده یا آن که آیا به طور بی طرفانه سزاواری‌ها و استحقاق‌های افراد در نظر گرفته شده یا این که با غرض‌ورزی و تبعیض بی‌عدالتی حاکم شده است.

۴. همان‌طور که اشاره شد، در مورد جانب محتوایی مبحث عدالت نمی‌توان با ذکر چند شاخص و ویژگی معین و کلی صورت‌بندی کرد و نشان داد که براساس کدام اصل و قاعده‌ی کلی در جمیع موارد استعمال واژه‌ی عدالت، حقوق، سزاواری‌ها، استحقاق‌ها و مطالبات موجه و مقبول افراد رقم می‌خورد. البته در بحث عدالت اجتماعی، برخی متفکران نظیر جان رالز این تمایل را دارند که در خصوص حوزه‌ی عدالت اجتماعی به اصول و معیارهای کلی خاصی به عنوان پایه‌ها و معیارهای عدالت توزیعی محتوایی اشاره کنند که ادعایی به شدت مناقشه برانگیز است.

دشواری تعیین شاخص‌ها و معیارهای عام برای سنجش عدالت محتوایی از یک سو و تأثیرپذیری عمیق این جنبه از باورها و گرایش‌ها از دکتورین‌های مذهبی، اخلاقی و فلسفی از سوی

دیگر زمینه‌ساز بروز اختلاف نظر در ارزش داوری‌های انسان‌ها در خصوص عادلانه بودن امور است؛ برای نمونه بسیاری از نابرابری‌های حقوقی و اجتماعی در مورد زنان و کودکان و گروه‌های نژادی و مذهبی در جوامع مختلف تفسیرهای متفاوت می‌پذیرد و از دیدگاه‌های فلسفی - اخلاقی مختلف در مواردی عادلانه و مواردی ظالمانه تلقی می‌شود و صاحبان دیدگاه‌ها بر اساس تحلیلی که از عدالت محتوایی در هر مورد در نظر می‌گیرند قضاوت‌های متباین و متفاوتی از خود نشان می‌دهند.

۵. بر خلاف عدالت محتوایی، در زمینه عدالت صورتی می‌توان به ویژگی‌ها و شاخص‌های کلی و مشترکی اشاره کرد. برخی از این شاخص‌ها در تعریف مشهور از عدالت شده است، یعنی دادن حق هر صاحب حق و اعطای هر فرد آنچه را سزاوار اوست، وجود دارد. این شاخص صورتی به ویژه در عدالت توزیعی حضور و نمود مؤثری دارد، یعنی در مواردی که افراد متعدد با حقوق و استحقاق‌های گوناگون و در مواردی متفاوت با یکدیگر وجود دارند و بایستی با قانون یا تصمیم یا نظامی عادلانه میزان و نحوه بهره‌مندی آنان معین شود.

شاخص صورتی دیگر رعایت بی‌طرفی (Impartiality) و فقدان جانبداری است. میدان تأثیر این شاخص به عدالت مقایسه‌ای محدود می‌شود و در عدالت غیر مقایسه‌ای زمینه و موضوعی برای این ویژگی قالبی وجود ندارد؛ برای مثال محاکمه یک خطاکار باید عادلانه باشد بدون آن که نحوه دادرسی‌های دیگر افراد در ضرورت عادلانه بودن محاکمه آن فرد نقشی داشته باشد. در این جا اساساً مجالی برای اثرگذاری دیگر دادرسی‌ها در تعریف و شرایط دادرسی عادلانه‌ی وی وجود ندارد تا سخن از بی‌طرفی و نفی تبعیض به میان آید. محاکمه عادلانه تعریف و روال قضایی خاص خود را دارد که هر دادرسی مستقل از سایر دادرسی‌ها و به طور منفرد و مجزا بایستی رعایت شود. البته در مورد عدالت قضایی، به مثابه مثالی از عدالت غیر مقایسه‌ای، شاخص‌های خاصی نظیر رعایت موازین دادرسی مصوب و قانونی هر نظام قضایی، فقدان غرض‌ورزی و اعمال ناموجه دیدگاه‌های شخصی و نادیده گرفتن شواهد و مستندات قانونی از جمله معیارهای صورتی تشخیص قضاوت عادلانه از ناعادلانه هستند. بی‌طرفی به عنوان یک معیار صورتی در مقوله وفای به عهد و پیمان و قرارداد نیز نمی‌تواند شاخص صورتی تشخیص رفتار عادلانه از ناعادلانه باشد، زیرا عدالت و بی‌عدالتی مربوط به عهد شکنی و زیر پا گذاردن قراردادها نیز از زمره مصادیق عدالت غیرمقایسه‌ای است که اساساً موضوعی برای طرح بحث تبعیض و بی‌طرفی باقی نمی‌گذارد، زیرا هر قرارداد و پیمانی مستقل از این که شخص با دیگر موارد عهد و پیمان خویش چگونه رفتار کرده است اقتضای آن دارد که شخص به مضمون آن ملتزم باشد. در غیر این صورت رفتاری ناعادلانه در قبال طرف قرارداد و عهد انجام داده است.



در این جا غرض آن است که ما با مجموعه‌ای از شاخص‌های صوری مواجهیم که حس عدالتخواهی و وجدان اخلاقی ما لزوم و رعایت آن را در هر موردی که بحث عدالت و بی‌عدالتی موضوع پیدا می‌کند خواهان است و زیر پا نهاده شدن این قواعد قالبی عدالت را مایه بی‌عدالتی می‌داند. البته این سخن بدان معنا نیست که تمامی شاخص‌های عدالت صوری در هر قضاوت و داوری جزئی ما در حوزه عدالت حضور دارند، زیرا همان طور که گذشت، در برخی موارد پاره‌ای از این معیارها اساساً موضوع ندارند، بلکه در هر موردی - صرف نظر از این که چه مقدار از این شاخص‌ها زمینه مطرح دارند - زیر پا نهاده شدن یکی از آنها برای اتصاف آن مورد به بی‌عدالتی، کفایت می‌کند. برای بسیاری از افراد، شاخص‌های صوری با وضوح بیشتری همراه است، از این رو به طور مؤثرتری داوری‌های شهودی آنان را تسریع و تسهیل می‌کند، اما افراد ژرف اندیش و متأمل افزون بر محترم شمردن ویژگی‌های صوری عدالت، بر جنبه‌های محتوایی آن تأکید بیشتری دارند؛ برای نمونه برخی افراد سطحی و عجول به محض مشاهده این نکته که قانونی پاره‌ای نابرابری‌ها را تجویز کرده است به ناعادلانه بودن آن قانون حکم می‌کنند، اما تأمل جدی‌تر ما را به این امر فرا می‌خواند که دربارهٔ موجه یا ناموجه بودن آن نابرابری‌ها اندیشه کنیم تا روشن شود که آیا دلایل قانع‌کننده‌ای وجود دارد که مبنای استحقاق نابرابر آن افراد قرار گیرد و برخورداری نابرابر آنها را توجیه کند؟

۶. برای آشنایان با مباحث فلسفه اخلاق روشن است که بحث‌های مهمی در این شاخهٔ معرفتی دربارهٔ ماهیت قضایای ارزشی و اخلاقی مطرح است؛ از جمله بحث در عینی بودن (objective) یا ذهنی و سوژکتیو بودن این قضایا و نیز بحث در نحوه اثبات موجه و معتبر بودن (validity) این قضایاست. از آن جا که قضایای مربوط به عدالت نیز از سنخ قضایای ارزشی است، مشمول این مباحث می‌شود. بنابراین قضایایی کلی نظیر «عدالت خوب است»، «باید رفتاری عادلانه داشت» «عادلانه بودن انحای روابط و مناسبات اجتماعی بایسته و لازم است» را باید از این زاویه بررسی کنیم و تکلیف عینی یا ذهنی بودن این قضایا را معین نماییم و نشان دهیم که چگونه می‌توان اعتبار و حقانیت این قضایای کلی را به کرسی قبولی نشان داد. نکته مهم آن است که این گونه مباحث به محتوای این قضایای کلی در حوزهٔ عدالت پژوهی محدود نمی‌شود، بلکه دامنهٔ آن به مباحث مربوط به شاخص‌های صوری و محتوایی عدالت نیز کشیده می‌شود. سرّ این مطلب آن است که بسیاری از شاخص‌ها و معیارهای صوری عدالت خود از سنخ قضایای ارزشی و اخلاقی هستند. «لزوم اعطای حق هر صاحب حق»، «بی‌طرفی و عدم جانبداری ناموجه باید رعایت شود» و «رعایت سزاواری‌ها و شایستگی‌های افراد در توزیع امکانات و مواهب ضروری و لازم است» همگی دربر دارندهٔ الزامات اخلاقی است که طبعاً موضوع پرسش‌های تحلیلی و فلسفی شایع در فلسفه اخلاق قرار می‌گیرند و

هر نظریه پرداز فعال در حوزه عدالت پژوهی نیازمند آن است که موضع روشنی در قبال ماهیت این قضایا و وجه التزام به آنها و نحوه اعتبار آنها گرفته باشد.

در مورد عدالت محتوایی نیز همین بحث وجود دارد. تعریف و تحدید بسیاری از حقوق و استحقاق‌ها و سزاواری‌های افراد با نگرش‌های اخلاقی و فلسفی گره خورده است و تصویری که از نظام‌های حقوق و وظایف و سزاواری‌ها و استحقاق‌های افراد ارائه می‌گردد به طور واضحی متأثر از جهان بینی‌ها، انسان‌شناسی‌ها و دکترین‌های فلسفی، اخلاقی و مذهبی ترسیم‌کنندگان چارچوب‌های این نظام‌هاست؛ بنابراین تمامی قضایای ارزشی و اخلاقی که درون مایه این دکترین‌ها را تشکیل می‌دهند مشمول آن نزاع‌های تحلیلی و فلسفی یاد شده هستند.

پی‌نوشت‌ها

1. Aristotle, The Nicomachean Ethics, translated by W.D. Ross, oxford university press, 1969, chapter 2 [1130, 18-1131ab].

2. Hobbes Thomas, leviathan, London, Dent, 1965, pt. 1, chapter 15.

۳. عصارهٔ همهٔ فضایل یا The sum of the virtues ترجمهٔ واژهٔ یونانی dikaiosune است.

4. campbel Tom, Justice, Macmillan Education, 1988, p,23.

۵. مقالهٔ زیر با تمرکز بر عدالت غیرمقایسه‌ای سعی در بررسی معیارها و اصول حاکم بر عدالت غیرمقایسه‌ای

دارد.

Feinberg joel, Non comparative justice, The philosophical review volume 83, No.30 (july 1974) pp,297-338.

۶. غربی با تعبیراتی نظیر substantial justice یا material justice از عدالت محتوایی یاد می‌کنند.

۷. این ضابطه در کلمات بسیاری از متفکران آمده است از آن جمله می‌توان به هنری سیجویک اشاره کرد که

تأکید دارد اگر میان افراد تفاوت‌هایی وجود داشته باشد این تفاوت‌ها و نابرابری‌ها توجیه‌کنندهٔ رفتار نابرابر با آنها است

و این نابرابری و تفاوت در رفتار هرگز به معنای بی‌انصافی و بی‌عدالتی دربارهٔ آنها نخواهد بود. بی‌عدالتی زمانی پیش

می‌آید که با مورد‌های یکسان و مشابه به طور نابرابر و تبعیض‌آمیز رفتار شود. ر،ک:

sidgwick Henry, The methods of Ethics, 7th edition, macmillan, 1907, p,397.

8. Compbell Tom, justice, p,23-4.

۹. آیاتی نظیر «إعدلوا هو أقرب للتقوى» (مائده، ۸) «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (النحل، ۹۰) «وإذا حکمتم

بین الناس أن تحکوا بالعدل» (النساء، ۵۸).

